

فصل دوم

روزی بود، روزگاری بود. پسر بچه‌ی فل و چلی به نام اسکار در شهر لندن زندگی می‌کرد که در ساعت ۱۴ نصف شب روز ۳۱ دسامبر ۱۹۹۹ چشمش روشن را به جهان گشود. همگی از قیافه‌ی شاگرد اولی اش فکر نمی‌کردند که او در آینده چه می‌شود، در حالی که در بچه‌گیاش آتقدر شر و وحشتناک و



خطرناک بود که دم در خانه نوشته بود: (خطر مرگ، حضور اسکار)

همین طور او به لقب اسکار دینامیت یا اسکار تی ان تی معروف بود. خلاصه بچه‌های بود با قیافه‌های مظلوم اما با باطنی مرگبار. اتفاقی که در سن یازده سالگی برای اسکار افتاد

زندگی اش را به کلی نابود کرد تا دیگر کارنامه‌ی کارهای زندگی اش پر شود.

روزی اسکار داشت طبق معمول در جایی از جهان دینامیت منفجر می‌کرد

این دفعه داشت در آزمایشگاه آقای مک لارن دینامیت منفجر می‌کرد. اسکار

بعد از آن شاهد صحنه‌ی عجیبی شد چند اژدها و هیولای پرنده به آسمان رفتند.

اسکار ترسید، دوید و زیر پایش یک سنگ روید و او افتاد و بیهوش شد.